

بسمه تعالی

خودشناسی دکتر غفرانی

جلسه پنجم

ما اول ضرورت خودشناسی را گفتیم اینکه خودشناسی مبنای تفاهم و تعامل در جامعه است بنابراین بحث زیر مبنائی و زیر ساختی است و بحث مهم و مشترک در همه آئینهای عالم.

بعد گفتیم خودشناسی یعنی چه ؟ یعنی ابعاد وجودی انسان کدامند و بعد آیا خودشناسی ممکن است

جواب قرآن : ممکن است

ولی کمی پیچیده و ظریف و کمی سخت است دیدیم اشکالات حواس را می شود شناخت تقریباً عملکرد دقیق مغز را چندین دانشمند ترسیم کرده اند راههای کنترل خشم افسردگی را می توان شناخت راههای تقویت اراده امید و ایمان را می توان فهمید اینها جمله چیزهایی هستند که می توان فهمید عوارض خودشناسی این بود که ظاهر بین می شوید آدم ظاهر بین چون غیب را نمی شناسد انکار میکند وقتی غیب را انکار کرد زیباییهای باطنی را نمی فهمد بنابراین در هر چیزی عیب می بیند در عالم ماده هر عیب و نقصی که ما می بینیم به خاطر شهود نکردن غیب است اگر بتوانم غیب را شهود کنم در هیچ چیز عیب و نقص و ایراد نمی بینم و عالم را فقط زیبا مظهر جمال الهی می بینم و اگر خود را شناسیم آخرت را انکار می کنیم بی بند وباری پیشه

می کنیم لقاء الهی را انکار می کنیم در او هام و تحیر و گرفتار خودپرستی و هم پرستی شیطان پرستی و از همه بدتر می شویم یک موجود منفعل تحت تاثیر ارث و محیط و غذا و رفیق و شرائط تهدید و تطمیع و توهین و استهزای و تمسخر قرار می گیریم .

امام حسین می فرماید: الناس عبید الدنیا بجای اینکه عبد ا.... باشیم می شویم بنده دنیا بعد می شویم کالانعام بل هم اضل که نتیجه اش می شود زندگی که پر از نارضایتی است

یک شیر آهوئی را شکار می کند وقتی شکم او را می درد می فهمد باردار است هر چه تلاش می کند بچه آهو را زنده بدنیا بیاورد نمی تواند ماده شیر در کنار آهو جان می سپارد در صورتیکه یک صهیونیست می گوید وقتی زن باردار فلسطینی را نشانه می گیری با یک تیر دو نشان می زنی این وحشی گری آثاری از خود بیگانگی است .

پنجمین نکته ای که مطرح کردیم اصول خودشناسی بود که مهمترین آن این است که من قدری دارم و یک حق دارم که قدر من از حق من بیشتر و بزرگتر است و یک توانایی دارم که اجازه ابراز یا کتمان آنرا دارم اسمش او می شود من من ما خلق هم داریم خلق من یعنی اینکه بتوانم اراده ام را در افکارم گفتارم رفتارم ابراز کنم و حاکمیت ببخشم می شوم یک آدم خوش اخلاق گفتیم شخصیت مجموعه صفاتی هستند که بخاطر شدت رغبت و مراقبت در شخص نهادینه می شود و در گفتار و رفتارش تثبیت پیدا میکند گفتیم من من یعنی تعلقات من که برای من ذهنیت منفعلی را پدید می آورد هر کدام از ما خانه ماشین ثروت شهرت والدین همسر فرزند و مسائل خاطرات

مدارک و یک سری آثار گفتار و رفتار و اعمال داریم این مجموعه می شود
من من

وقتی ما فوت می کنیم این من من از متعلقات حذف می شود این نفس حقیقی
ماست که جدا می شود و این متعلقات می مانند .

مهمترین اصل ثمرات خودشناسی است مهمترین که می شود مغز و ذهن و
نفس را مدیریت کرد عاقلانه مدیریت کرد و نیازهایمان تواناییهایمان و
امکانات و خطرات و نقش و تکالیفان را در همه شرائط می توانیم بفهمیم
می توانیم به سلامت دنیوی و سعادت اخروی و رضایت الهی دست پیدا کنیم
می توانیم غیب را بفهمیم و ببینیم به شهود برسیم لذت پایدار داشته باشیم و از
هستی هر چیزی لذت ببریم می توانیم از موانع عبور کنیم مسائل را عاقلانه حل
کنیم مشکلاتمان را توجه قلبی پیدا می کنیم همیشه ذاکریم و استقامت پیدا
می کنیم در صراط زندگی یکی از تواناییهای ما علم بود وقتی ما دنیا می آئیم
سه احتمال بود یا خالی هستیم یا علم اندکی داریم یا علم تمام داریم احتمال اول
و دوم که مستلزم این است که من علم را از محیط کسب کنم گفتیم این مغایرت
دارد با قیامت -بازخواست قیامت عقلانی نبود گفتیم احتمال سوم درست است
که ما با علم تمام دنیا می آئیم بنابراین نیاز به تذکر و تنبه و انذار و تبشیر و
هدایت داریم بنابراین همه ما مسئول و مکلفیم و قرآن همه این را تأیید می کند
می فرماید علم الانسان مالم یعلم هر چه نمی دانستیم به او آموختیم و پیامبر
اکرم به عنوان مذكر از ایشان یاد می کنیم یعنی کسیکه فقط یادآوری می کند و
ضمنا در قرآن کسب را ریشه فساد می داند می فرماید هر فسادی در خشکی و
دریا به خاطر کسب است انسانها نمی بایست چیزی را کسب می کردند اینجا
باید فلق و شکوفایی برایشان رخ می داد چیزی کسب نمی کردند قرآن تاکید

می کند باید به بلوغ و شکوفایی برسید همه چیز را داریم و هیچ چیز را نباید کسب کنیم . اینکه انواع علم کدامند ؟ بعضی یکلفی اند ۲- تکلفیند ۳- حضوری ۴- حصولیند

علم غیب اینکه بنا بر حکمت اطلاع و معرفت بصیرت درک وجدان و یقین اینها معنی اش چیست باید بعدا به آنها پردازیم . راههای خودشناسی است راه اول مختصات خود را در آیه های قرآن پیدا کنیم و اینکه قرآن می گوید انسان عجل ضعیف و یک سری ویژگیهایی دیگر که قرآن برای انسان گفته شده کی هستی ؟ چی هستی ؟ از کجایی ؟ به کجا می روی در کجایی ؟ ۱- مختصات انسان را بررسی و پیدا کنید

شناخت انسان یعنی به باطن خود رفتن و به باطن باطن خود رفتن و همینطور حجابها را کنار زدن این خودشناسی جز با قطع تعلقات و وابستگی دنیایی و نفسانی امکان پذیر نیست هر چه انسان تعلقات و توجهات به غیر خدا در او بیشتر شود بیشتر از خویش خود فاصله می گیرد و خود را گم می کند و اسیر این چیز و آن چیز می شود اما هر اندازه که انسان به دل و باطن خود فرو رود به خود حقیقی خودش که روح در واقع روح خداست نزدیکتر می شود و معجزه انسان همین است که او می تواند خدایی بشود و کسیکه خدایی بشود جز خدا نبیند این نهایت سلوک و آرامش و موفقیت خودشناسی با آیات قرآن

به عنوان مثال : در آیه ۳۵ سوره نور آیا شما از زیر بوته بیرون آمدید یا شما خودتان خودتان را خلق کردید ما از کجائیم از دیگری هستیم این سه آیه می خواهد عقلانیت مرا فعال کند نمی خواهد اطلاعات دهد بعضی آیات می گوید ۲ موقعیت برای انسان در نظر گرفته شده است انسان می تواند بدترین

مخلوق باشد یا می تواند کمثل الحمار باشد انسان می تواند مثل سنگ بی عاطفه باشد انسان می تواند خلیفه خود باشد انسان می تواند احسن مخلوقات باشد انسان می تواند مسجود ملائکه باشد انسان می تواند مسخر کائنات باشد انسان تنها مخلوقی است که لیاقت ملاقات با خدا را دارد که اگر به علم عمل کنم انسان می تواند به بالاترین قله ای که هیچ ملکی راه ندارد برسد چرا من فقط در بی نهایت خوبی و بدی قرار دارم. حالا ازمنظر سوره اسراء خودشناسی را ببینیم

سبحان الذی اسرى بعبدہ

اولین نکته ای که از این آیه می شود برداشت کرد که من کیستم . پس وجود و توانائیهای من قائم به ذات حق است نه ذات خودم من هستی و توانائیهایم را چگونه است من صاحب آن هستم صاحب یعنی چه ؟

یعنی مالک نیست یاور نیست . به کس دیگری وابسته است و از او آرامش و قدرت می گیرد به آرامش و قدرت ، من نیاز دارم من به هستیم وابسته ام . اصحاب فیل به چه وابسته اند به فیل . محتاج به جهنم اند تجسم اعمال خودشان است ما نسبت به خدا فقر مطلقیم بنابراین برای من دو حالت قابل تصور است یک خودم و همه چیزهایی که دارم سرمایه هایی از یک خالق مقتدر بدانم و دربند او ببینم هستم یا نیستم .

تحت سیطره او هستم یا نه هستم و بیابم عاقلانه مطیع او بشوم بشوم عبدا.. بشم جز عبادالله عبد الرحمن حالا که هیچ چیز در من ذاتی نیست مطیع بشم

حالت دوم : اینکه خود را تصادفی یا پوچ بدانم اصلا موهوم همه حیثیتم را مادی بدانم روحی نیست ماده است و روانی که از این ماده منبعث شده و خودم

را از طبیعت بدانم ببینم بعد اعتبارم را از پولم بگیرم یا از اشیا بگیرم یا حیوانات یا اعتبارم را از افراد یا از مدرک و عناوین بگیرم ذلیلانه عبید این بودم و جزو وظالین بشوم اگر از حالت اول بپذیرم برای من یک من می ماند و آن من خداست در عالم ذهن فقط یک من می ماند آن من خداست در عالم یک رب داشته باشم

فاعبدونی یعنی چه ؟ یعنی منت را بگذار فقط عبد من باش اگر من در بند خدا نباشم اگر من خود را در نظر بگیرد جهان پر از من می شود من هایمان را دائما باهم مقایسه می کنیم یکی خودش را برتر می بیند دچار غرور و تکبر است یکی خودش را کمتر می بیند دچار احساس حقارت می شود یکی می گوید خوش بحال او او دارد من ندارم توی عالم چی پیش می آید ؟ تغابن جهان می شود پر از جنگ ظلم جدال

باید قبل از مرگ بمیرم قبل از اینکه بمیرم دل بکنم از تعلقات دنیا موت قبل لا یموت

نگاه کن که پروانه ای سوزناک چه گفتا ای عجب گر بسوزم چه باک

مرا چون خلیل آتشی در دل است که پنداری این شعله بر من گل است

این بیان مال کسی است که حالت اول را فهمیده که هر چی داره ذاتی نیست خوب وقتی من برم پیش خود سرچشمه دیگری از دست ندادم و اما در حالت دوم مانند کودکی که اگر اسباب بازی را بگیری می میرد از غصه می میرد می گوئید گریه نداره برات می خرم من هم چون خود را وابسته به طبیعت و تعلقات می دانم بنابراین با مرگ نابود می شوم از مرگ می ترسم و از مرگ گریزانم وقتی سوار کشتی می شویم و کشتی تکان می خورد می ترسیم

متعلقات را از دست بدهیم با هر صدایی عکس العمل نشان می دهیم و صدا می کنیم و وقتی به خشکی می رسیم سرگرم تعلقات شده خود را فراموش می کنیم هیچ لذتی بالاتر از مرگ برای مومن نیست مرگ یعنی ترک وضعیت موجود به وضعیت دیگر مرگ یعنی هر لحظه نو شدن هر لحظه تعالی و تکامل و به او نزدیک شدن مهمترین مرحله خودشناسی این است که آیه من مستقل هستم یا جلوه ای از خالق همه مخلوقات جلوه اویند اگر منم را مستقل بدانم و درکنار من خدا ، من داشته باشم می شوم مشرک ولی اگر این خود را در طول من خدا قرار دهم می شوم عبد . هر انسانی هر چیز را بر اساس اوصاف یا نیازش ارزش گذاری می کند هر چیزی یا به خاطر خاصیتش یا به خاطر معروفیت آنکسی که او را دارد (مثل لباس چارلی)

را گر انقیامت زدند مثل انبیاء و اولیا و گل را براساس اوصافش ارزش گذاری می کنند مهمترین صفت و انتصاب و نیاز برای من چیه ارزیابی می کنند قدر و منزلت و نیازم را از خدا بگیرم و عبد بشوم

دوم اینکه قدر و منزلت و نیازم را از خدا نگیرم و عبد نشوم و از ثروت و اشیاء بگیرم بالاترین علو بشر در بندگی است اینکه عبد باشم

خداوند سبحان عبدش را به سیر شبانه و به معراج غیب برد وقتی ایشان عبد شدند

سبحان الذی به عبده لیلا

پیام این آیه این است ای انسان تا بنده ای تا بنده ای

چواز او گشتی همه چیز از تو گشت

سبحان الذي اسرى به عبده